

## وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۲۱ / ۰۲ / ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۲۸ خرداد ۱۳۹۵

عنوان : رقص اصوات در عالم

«بسمه تعالی»

### رقص اصوات در عالم

یکی از ابزارهای مهم در روابط انسان ها با یکدیگر یا حتی در ربط خالق با خلق، وجود «صوت» است. از تولید صوت حاصل از برخورد شاخک های مورچگان و سایر حشرات گرفته تا ضربات پتک بر یک جسم جماد به ظاهر ساکن تا صدای تولیدشده از ریسمان‌هایی با طول متفاوت و ضخامت یکسان همواره ذهن اندیشمندان را از دیرباز به خود متوجه ساخته است. درحقیقت، گستره اصوات از قوانین فیزیکی تا سیروسلوک عرفانی هریک تعبیر مختلفی را به همراه دارد. به طور مثال در اصطلاح فیزیکی صوت را کیفیتی قائم به هوا دانند که آن را به صماخ گوش می رساند. یا در رسائل اخوان الصفا آن را کیفیتی دانند که از ارتعاش بالنسبه سریع اجسام تولید می گردد و به وسیله حس سامعه درک می شود. چون به جسمی ضربه ای وارد آوریم ذرات آن مرتعش می گردد. این ارتعاشات در هوای مجاور جسم تولید امواجی می نماید که در تمام جهات به شکل کرات متحدالمرکزی منتشر گشته، صدا را به گوش می رسانند. مهمترین ناقل صوت هواست و سرعت انتشار صوت در آن در هر ثانیه 340 متر است.

آنچه گفته شد تعاریفی مربوط به صوت در عالم جسمانی است، اما اگر بخواهیم با دید گسترده تری به اصوات در عالم توجه کنیم و بدانیم «طرف این اصوات عالم چیست؟» می توانیم به نظرات شیخ یحیی سهروردی در کتاب «حکمة الاشراق» مراجعه کنیم. او در این کتاب بحثی راجع به «هور قلیا» دارد و گوید: «تمام نغمه‌های موزون در هور قلیاست». به این معنی که تمام اصوات عالم ظرفی دارند و نظر وی بر آن است که هور قلیا ظرف اصوات است. اما به راستی مأمّن هور قلیا کجاست؟ باید آن را در عالم مثال یا مُثل یافت ولی بحث کامل آن در این گفتار نمی گنجد لذا به اختصار آن را بیان می کنیم.

در لغت نامه دهخدا «هورقلیا» به هوای گرم و تنفس و بخار معنی شده است. نخستین کسی که پس از اسلام این لغت را استعمال کرده است شیخ اشراق «سهروردی» است. حضرت استاد می فرمایند: تمام کتب سهروردی چون آواز پر جبرئیل سراسر بر مینای عالم هور قلیاست.

البته دانشمندان دیگر از جمله «حاج ملاهادی سبزواری» نیز از این کلمه استفاده کرده‌اند. حاج ملاهادی سبزواری در مصنفات خود می‌گوید: «هور قلیا هم عالمی است از عوالم که خداوند خلق فرموده است. مراد از آن عالم اجمالاً عالم امثال است؛ یعنی عالم صور، اگرچه در مقام تفصیل، سماوات آن عالم را هورقلیا و ارض آن عالم را جابلقا و جابرسا می گوئیم، ولی گاه در کلام حکما کل آن عالم را با جمیع مراتب عالم هورقلیا می گویند و گاهی اقلیم هشتم می گویند. به این مناسبت که حکما و علمای قدیم این زمین را بر هفت اقلیم و هفت قسمت قرار داده اند و عالم هور قلیا چون فوق این اقالیم است و از حدود ظاهر این اقالیم خارج است، اقلیم ثامنش می گویند...».

و اما حضرت استاد در رساله عظمت نزول قرآن خود ذیل تدریس جلد هفتم اسفار عالم «هور قلیا» را عالمی بین عالم مثال و عالم ناسوتی معرفی کرده است. عالمی برتر از زمان و مکان و جسمانیات، دارای صور خیالی، صور روحانی و صور مثالی. در آنجا تجسم درون انسان منعکس می‌شود و تا کسی به آنجا نرود نمی‌تواند آن را دریابد. حضرت استاد می فرمایند: افلاطون و فیثاغورس و رواقی ها به عالمی قائل اند بین عالم متوسط؛ یعنی می-خواهیم بگوئیم آن جایی که محو و اثبات می شود، روح انسان نیز به همانجا برمی گردد. یعنی به مجردی که روح از اندام ما هجرت می کند اول منزلی که در آنجا مدتی میهمان می گردیم این عالم است. عالم غیب که

عالم معقول است و عالم شهادت که عالم محسوس است. بین عالم حس و عالم معقول عالمی است که آن را هور قلیا گفته اند، یعنی چیزی که در جوشش و حرکت است و نمی تواند در یک جا ثابت بماند.

گفتیم جهان اصوات همواره مورد مطالعه و بررسی فلاسفه و محققان جهان قرار گرفته است، برای نمونه می توان به فیثاغورس فیلسوف یونان باستان اشاره کرد. اما او چگونه به منشأ نواها و اصوات راه یافت؟ گویند روزی او بر دکان آهنگری می گذشت. از شنیدن صداهای حاصل از برخورد پتکها بر سندان تشخیص داد که بر اثر تفاوت وزن پتکها صداهای از یکدیگر متفاوتند و نتیجه گرفت که میان اصوات نسبت‌هایی برقرار است که تعبیر عددی دارند. (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص 186). وی در زمینه ناهنجاری موجود در اصوات تحقیقی انجام داد. او پتکی را که مثلاً دو کیلوگرم وزن داشت به سندان کوبید و دریافت در هنگام برخورد صدایی از سندان و پتک توأمان بلند می‌شود. اگر وزن پتک بیشتر باشد در صورت برخورد به سندان یقیناً صدا شنیده می‌شود اما مشخص نمی‌شود که صدا از سندان است یا از پتک.

(ببینید انسانی که محقق و دانشمند باشد، از شنیدن صدای برخورد پتک به سندان هم ایده می‌گیرد و به دنبال پاسخ سؤالات خود می‌گردد.) فیثاغورس این کار را بر روی تارها و ریسمان‌های ظریف نیز انجام داد و سرانجام این نظر را ارائه داد که اگر طول دو ریسمان با هم برابر باشد، هنگامی که مضرابی بر آن‌ها بکشیم، یک نوای واحد تولید می‌شود ولی اگر یکی از این دو ریسمان یک و نیم برابر دیگری باشد، هنگام کشیدن مضراب بر آن‌ها، دو نوع صوت تولید می‌شود در حالی که حجم و ضخامت هر دو یکی است و هیچ تفاوتی با هم ندارند. (ویل دورانت، همان.) این موضوع که صدای تولید شده از ریسمان‌هایی با طول متفاوت و ضخامت یکسان با هم متفاوت است فکر فیثاغورس را به خود مشغول کرده بود. از این موضوع نزدیک بیست و شش قرن می‌گذرد اما حقیقت آن نظر بسیاری از محققین را تاکنون به خود جلب کرده است.

او در مطالعات خود دریافت که از برخورد دو شیء اصوات مختلفی ایجاد می‌شود و این اصوات جهان را نو و بدیع می‌کند. او گوید که من حیران شده بودم و نمی‌دانستم منشأ این نواها از کجاست و این صداهای چگونه خارج می‌شود و به چه شکلی مرا تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. نوا هست، تازگی هم دارد، اما حیرانم که چگونه ابزار به این کوچکی به یکباره صدای بلندی را که چندین برابر حجم خود است خارج می‌کند! پاسخ این پرسش را متخصصان در این زمینه داده‌اند اما نظریات آن‌ها در این گفتار مورد بحث ما نیست.

(اگر ما به این حقائق توجه کنیم، همیشه غرق در یار هستیم. اصلاً فلسفه عبادت همین است. درست است اقامه نماز و مراسم عبادی دیگر، تکلیفی الهی و دستوری از سوی خدا برای بندگان است، اما توجه به حقائق عالم و سرمست یار بودن نیز درواقع نوعی عبادت عینی است که موجب تجلی ارتباط انسان با حق است.) همچنین فیثاغورس معتقد بود که موسیقی نماینده الحان در عالم است؛ هرچند ما موسیقی را می‌شنویم ولی از پیدایش و منشأ آن بی‌خبریم. (ر.ک: نقطة الهدایة استاد موسوی، صص 336 و 337).

او توانست صدای افلاک را دریافت کند و در این باره چنین گوید: یدعی: أنه شاهد العوالم العلویة بحسه و حدسه و بلغ فی الریاضة إلی أن سمع حفیف الفلک و وصل إلی مقام الملک و قال: ما سمعت شیئاً قط ألد من حرکاتها ولا رأیت شیئاً أبهی من صورها و هیئاتها. (عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل، ج 2، ص 74).

«حفیف» صدا یا آواز فلک است و «أبهی» به معنی بها دادن و افتخار کردن.

فیثاغورس مدعی بود که «من ریاضت کشیدم؛ یعنی امیال خود را سرکوب کردم و از بین بردم تا توانستم به عالم علوی راه یابم. در آنجا بود که صدای افلاک را شنیدم و چهره‌های ملائک را دیدم و هیچ لذتی برای من بهتر از استماع اصوات فلک و دیدن صور آن نبود.» شایان ذکر است، استاد شهید مطهری و عده‌ای که از نظر علمی در این مورد مطالعه و نظریاتی داشته‌اند در نظریات خود در مورد الحان افلاک زحمات زیادی کشیده‌اند و نکاتی را در زمینه چگونگی و ماهیت افلاک بیان کرده‌اند.

اما با یک نگاه به رقص اصوات در عالم می‌توان اینگونه گفت که گاه خاستگاه صوت ابزار مادی است و گاه امری معنوی. آری، صوت از ازل همراه انسان بوده و اولین استماع ما کلام حق بوده؛ آن گاه که در پاسخ به ربوبیت پروردگار خود «قالوا بلی» گفتیم. شما می‌دانید نخستین کلامی که از حضرت اله صادر شد صوت یا کلام «کن» بوده است. این «کن» نه با قلم که با صوت ابراز شد. یا آن هنگام که سیر عروج محمد مصطفی (ص) در شب معراج موجب دریافت اصوات اقلام توسط ایشان شد و پیغمبر تمام مراحل نزول آیات و صریف اقلام را اصفا نمودند. (رسالة عظمت نزول قرآن، استاد موسوی) آنجا که در عظمت این مقام آمده است: «فوصل إلی سماع أصوات

الأقلام... وهذه الأقلام رتبته دون رتبة القلم الأعلى» (محيى الدين عربى، فتوحات مكية، ج ٣، ص ٦١). یا آنجا که یک عارف به مقامی می رسد که می تواند هم فرکانس با ذرات عالم شده و ذکر و ذکر ذرات عالم را اصفا کند. همچنین، نغمه های داوودی، مناجات های حضرت علی(ع) در دل شب، صدای کوزه گر مصری در هنگام ساخت کوزه همه و همه نشان دهنده تجلی رقص اصوات در عالم است.

نواى نبوت و ولایت

در این نوشتار دریافتیم که فیثاغورس اعداد را در اجسام به عنوان یک اصل می پذیرد، قابل توجه اینکه، او در مورد نوآوری ها، بدایع و نواها به دو اصل معتقد است. از نظر او اگر دو عامل در کنار هم نباشند، نوایی پدیدار نمی شود و زیبایی هم به وجود نمی آید و صدای آب و رقص گل به زیبایی نشان داده نمی شود. در واقع، تمام زیباییان عالم به دلیل وجود دو اصل در کنار هم شکل گرفته اند. معظم له می فرمایند: نظر او را در حوزه مذهب این گونه تعمیم می دهیم و می گوئیم ما نیز دو اصل را قبول داریم: 1. اصل نبوت، 2. اصل ولایت؛ در واقع، اصل نبوت و ولایت با هم هستند تا به زیباییایی بدهند و به جان ها رونق بدهند و دل های مرده را بیدار کنند، تاریکی ها را به روشنی تبدیل و خفتگان را بیدار کنند.

خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر؟

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

آری، سخن از نغمات و نواهای عالم بود و نقطه حیرانی فیثاغورس در نسبت هایی که میان اصوات عالم می یابد! آنجاست که سیمرغ جان استاد به جبل قاف مقصودش متصل می شود و خطاب به فیثاغورس و امثال او می فرماید: آن الحانی که تو در افلاک شنیدی و عشقی که بر جانت افتاد، یک نقطه هدایت دارد و آن نسبت عالم با ولایت است که از ازل بوده و تا ابد فروغش جاودان خواهد بود. آری، زمین و آسمان حتی خون و پی و رگ و جان و فؤاد انسان همه با ولایت نسبت دارند و این همان نقطه ای است که حضرت ملاصدرا در فلسفه اش، میرداماد در حکمتش، حاج ملاهادی سبزواری و همه حکما و فلاسفه متأله به همین نقطه رسیدند و یک زمزمه داشتند که:

نور آن مهر ز هر ذره نمودارم شد که انا الحق شنوا از در و دیوار شدم

یعنی آن گاه که طنین عشق علی(ع) و نواى مهر عصمت فاطمه(س) در فؤادم به غلیان آمد، گویا چشمم فقط جلوة علی(ع) را می دید، گوشم نواى علی(ع) را می شنید و بر زبانم جز نام علی(ع) جاری نبود. (ر.ک: نقطه الهدایة استاد موسوی، ص 338 و مقدمه.)